

حضرت بهاء الله می فرمایند، "حکم صوم، قَدْ أَنْزَلَهُ اللهُ فِي كِتَابِهِ الْأَقْدَسِ، لَا رَيْبُ فِيهِ. إِنَّهُ نَزَلَ مِنْ لَدُنِّ عَلِيمٍ حَكِيمٍ."

برنامه ضیافت مخصوص ایام صیام

قسمت روحانی

- ۱- مناجات شروع
- ۲- لوح مبارک جمال قدم
- ۳- نصوص مبارکه حضرت بهاء الله
- ۴- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

قسمت اداری

- ۵- معنی فنای از نفس
- ۶- از اصول دیانت بهائی
- ۷- مقصود از روزه
- ۸- رمز صیام در امر بهائی
- ۹- حکایتی از ایام صیام (۱)
- ۱۰- حکایتی از ایام صیام (۲)
- ۱۱- حکایتی از ایام صیام (۳)
- ۱۲- مشورت
- ۱۳- برنامه نوجوانان و نونهالان

قسمت اجتماعی

- ۱۴- تنفس و پذیرایی
- ۱۵- مناجات خاتمه

مناجات شروع

الها معبودا مسجودا ملکا بی نیازا

دوستانت را از دریای آگاهی بی نصیب مفرما و از مشاهده انوار آفتار ظهور محروم مساز. ای کریم از یک شعله نار محبت عالم را مشتعل نمودی و به یک تجلی از تجلیات انوار وجهت مقربین و مخلصین را به مشعر فدا فرستادی. توئی سلطانی که قدرت کائنات ترا ضعیف نمود و شوکت امرا از ارادهات باز نداشت. به اسمت رایت "یفعال مایشاء" مرتفع. در این لیلۀ دلماء از تو مسألت می‌نمایم دوستانت را از کوثر معانی قسمت عطا فرما و از حیوة ابدی نصیب کامل بخش. سراجت را اریاح عاصفات خاموش ننماید و سدرۀ امرت را سیلاب‌های عالم از مقرّبر نیارد. ذکر در کام عشاق از هر شهدی شیرین تر و اسمت در مذاق اهل وفاق از ما فی الآفاق خوشتر و محبوب تر. ای کریم دوستانت را حفظ فرما و بر آنچه سزاوار است تأیید نما. انک أنت المقتدر علی ماتشاء لا اله الا أنت القوی العلیم الحکیم.

(آیات الهی، ج ۲، ص ۱۰۰)

لوح مبارک حضرت بهاء الله

هو الله تعالی شأنه العظمة والافتدار

ایام ایام صیام است و مشرق ظهورات فضل مالک انام. از نفسانیت می‌کاهد و بر روحانیت می‌افزاید. هوی را به هدی تبدیل می‌نماید و جفا را به وفا. از برای تربیت نفس دریاق اعظم و داروی اکبر است. حکمت‌ها در آن مستور و مصلحت‌ها در آن مکنون. جلّ من أمر العباد به و جلّت عظمته من حکم به و الصلوة والسلام علی الذی به ظهرت اوامر الله و انتشرت احکامه و نزلت نعمه العرفان و برزت ظهورات الطافه و علی آله و اصحابه الذین نور الله بهم آفاق بلاده و ظهرت سطوته بین عباده

(حدیقه عرفان، ص ۱۲۷)

نصوص مبارکه حضرت بهاءالله

در صلوة و صوم اهمال نکنید. انسان بی عمل مقبول نبوده و نیست. در جمیع احوال به حکمت ناظر باشید. اِنَّ
أَمَرَ الْكُلِّ بِمَا نَفَعَهُمْ وَيَنْفَعُهُمْ إِنَّهُ هُوَ الْغَنَى الْمَتَعَالِ. (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۸۹)
لازال کتاب الهی که فارق بین حق و باطل است، اهل توحید را ندا می نماید و می فرماید اِعْمَلُوا یا اولیائی ما
أمرئم به. چه که مقام رجا به اعمال ظاهر. و صوم و صلوة مابین اعمال به مثابه شمس و قمر است در آسمان اوامر
و احکام الهی. خذوهما بقدره من عنده. (لثالی حکمت، ج ۲، ص ۲۲۷)
طوبی از برای اصحابی که مترصد اجرای اوامرالله بوده و هستند؛ صائمند به امرش، آکلند به اذنش؛ قائمند بر
خدمتش و ناطقند به ثنائش، متنفسند به حبش ... صد هزار طوبی از برای نفوسی که مترصد امرند و زحمت صوم را
لوجه الله حمل نموده اند؛ به قلیل قناعت کرده اند و از کثیر در سبیل خبیر گذشته اند ... یا محمد علیک بهائی و
عنایتی ایام صیام است و از قبل به شهرالله موسوم. از حق می طلبیم نفوس آن مقام را مؤید فرماید به آنچه در
کتاب از قلم اعلی نازل شده. (لثالی حکمت، ج ۱، ص ۸۵-۱۸۴)

معنی فنای از نفس

حضرت بهاءالله در لوح شیخ فانی می فرمایند:

ای شیخ فانی معنی فنای از نفس و بقای بالله این است که هر نفسی که خود را در جنب اراده حق فانی
و لاشیء محض مشاهده نماید. مثلاً اگر حق بفرماید افعل کذا، به تمام همّت و شوق و جذب، قیام بر آن نماید
نه آن که از خود توهمی کند و آن را حق داند. در دعای صوم نازل: "ولو یخرج من فم ارادتک مخاطباً ایاهم یا
قوم صوموا حباً لجمالی و لاتعلقه بالمیقات و الحدود، فو عزتک هم یصومون و لایأکلون الی أن یموتون." این
است معنی فنا. در این مقام درست تفکر نمائید تا به سلسبیل حیوان که در کلمات مالک امکان جاری و ساری
است فائز شوید و شهادت دهید به این که حق لم یزل منزّه از خلق بوده. اِنَّهُ لَهُو الْفَرْدُ الْبَاقِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ. این
مقام اعظم از مقامات بوده و خواهد بود.

(کنج شایگان، ص ۱۷۷)

لوح حضرت عبدالبهاء

هو الله

ای حزب الله نامه ئی به امضای شما عموماً واصل گردید عبارت در نهایت ملاحه و بلاغت و فصاحت و حلاوت بود از قرائت نهایت مسرت حاصل گردید ناطق بر روزه ماه صیام بود خوشا به حال شما حکم الهی را مجری داشتید و در ایام مبارکه به صیام قیام نمودید زیرا این صیام جسمانی رمزی از صیام روحانیست یعنی کف نفس از جمیع شهوات نفسانی و تخلّق به اخلاق روحانی و انجذاب به نفحات رحمانی و اشتعال به نار محبت سبحانی؛ و همچنین نامه دلیل بر اتحاد و الفت قلوب بود امید از فضل و موهبت ربّ جلیل در این عصر جدید چنانست که اقلیم غرب شرق شمس حقیقت گردد و احبّای الهی مطالع انوار و مظاهر آثار شوند و از شبهات غافلان محفوظ و مصون مانند و ثابت بر عهد و پیمان مانند شب و روز بکشند تا خفتگان را بیدار کنند و غافلان را هوشیار نمایند محرومان را محرم راز کنند و بی‌نویان را از فیض ابدی نصیب بخشند منادی ملکوت گردند و اهل ناسوت را به جهان لاهوت خوانند.

ای حزب الله امروز در این جهان هر حزبی در بادیه ئی سرگردان و به هوا و هوسی متحرک و به خیال خویش پویان و جویان در بین احزاب عالم این حزب اسم اعظم از هر خیالی فارغ و از هر مقصدی در کنار و به نیت خالصه قائم و به تعالیم الهی در نهایت آرزوساعی و مجاهد تا این که روی زمین بهشت برین گردد و جهان ناسوت آئینه ملکوت شود جهان جهان دیگر گردد و نوع انسان تربیت و روش و سلوک دیگر یابد .

منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۶۷ (مکاتیب ۳، ص ۱۵۸)

از اصول دیانت بهائی

روزه

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که نماز و روزه سبب بیداری و هوشیاری بوده و وسیله‌ای است برای حفظ از امتحانات و لغزش‌ها. حالت روحانی شخصی که روزه می‌گیرد بسیار اهمیت دارد. خودداری از خوردن و نوشیدن در ایام روزه ما را یادآور می‌شود که ما علاوه بر موجودیت جسمانی دارای موجودیت روحانی نیز هستیم. ایام روزه برای پاک کردن خود از هوس‌ها، خودخواهی‌ها، تعصبات و سایر ناپاکی‌ها است و فرصتی به ما می‌دهد تا برای ارشاد و تقویت حیات روحانی خود به تفکر و اندیشه بپردازیم. روزه یک فریضه روحانی برای شخص بهائی است. اگر کسی به علتی از روزه گرفتن معاف است، بهتر است حرمت ایام روزه را نگه دارد و در ملاء عام از خوردن و نوشیدن اجتناب کند. (کتاب اصول دیانت بهائی، ص ۳۵)

مقصود از روزه

در توضیحات کتاب مستطاب اقدس در باره نماز و روزه چنین آمده است:

صوم و صلوات دو رکن از ارکان شریعت الله است . جمال اقدس ابھی در یکی از آثار مبارکه می فرمایند که احکام صلوات و صوم را جهت تقرّب مؤمنین به بارگاه الهی نازل فرموده اند .

حضرت ولی امرالله در مورد ماه صیام که در آن از طلوع تا غروب آفتاب باید از اکل و شرب امساک نمود چنین می فرمایند : ایام صیام ... اساساً دوره ای است برای تفکّر و دعا و تجدید قوای روحانی ، دوره ای که شخص مؤمن باید بکوشد تا صفای باطن که لازمه حیات معنوی است در او حاصل شود و نیروهای روحانی را که در ذاتش نهفته است قوّت و طراوت بخشد . بنا بر این حقیقت و مقصد صیام اصولاً امری است روحانی . صوم رمزی است از کفّ نفس و تذکّاری است برای اجتناب از هواهای نفسانی و شهوانی . (ترجمه) (توضیحات کتاب اقدس ، ص ۱۲۱-۱۲۰)

در صفحه ۲۰۷ بهاءالله و عصر جدید آمده است:

دلایل زیادی در دست است که روزه سالانه به طوری که در تعالیم بهائی امر شده فوائد جسمانی بسیار دارد ولیکن همانطور که مقصد از ضیافت بهائی صرفاً تناول غذای جسمانی نیست بلکه مقصد اصلی ذکر الهی است که غذای روحانی است به همین قسم روزه بهائی فقط امساک از غذای جسمانی، با آن که آن هم به تصفیة بدن کمک می کند، نیست بلکه مقصد اصلی اجتناب از شهوات و مشتهیات نفسانی و انقطاع از ما سوی الله است .

رمز صیام در امر بهائی

در مقاله میس استیونس، بیانات حضرت عبدالبهاء را درباره صیام نقل کرده که ترجمه آن چنین است:

صیام رمزی است. صیام عبارت از اجتناب از مشتهیات نفسانی است. صیام جسمانی رمزی از آن است. سبب تذکر است. به این معنی که همانطور که انسان از غذاهای جسمانی امساک می‌کند، از مشتهیات و آمال نفسانی نیز باید اجتناب کند. ولی تنها امساک از غذا اثر روحانی ندارد. این تنها یک رمز و تذکر است و الاّ اهمّیتی ندارد.

پس صیام عبارت از امساک تامّ از غذا نیست و بهترین ملاک برای غذا خوردن این است که شخص زیاده از حدّ و کمتر از احتیاج نخورد. اعتدال لازم است. در هندوستان جماعتی موجود است که به خود ریاضت می‌دهد و به تدریج از غذا کم می‌کند تا این که تقریباً به هیچ می‌رسد ولی به هوش آنها صدمه وارد می‌شود. شخص اگر مغز و جسمش بر اثر فقدان غذا ضعیف باشد، قادر نخواهد بود به آستان الهی خدمت کند و به خوبی نمی‌تواند ببیند.

(بهاءالله و عصر جدید، ص ۲۰۷)

حکایتی از ایام صیام (۱)

یکی از اشراقات سجن روزه سی روزه بود

دکتر یونس خان افروخته

به قراری که احبای طائفین حکایت می کردند "اشراقات سجن" کلمه ای است که از لسان عظمت درباره مصائب و متاعب مخصوصه عکا نازل شده ... از جمله اشراقات سجن ... یکی هم روزه سی روزه بود که بر حسب امر جمال مبارک بایستی تا انقضاء دوره سجن اعظم به یادگار این مسجونیت باقی بماند و هر مؤمن مخلص صدیقی به طیب خاطر در عکا آن را مجری و معمول دارد.

این روزه سی روزه که مطابق به اصول اسلامی در ماه رمضان معمول بود تا یوم ارتفاع سجن، یعنی تا سنه ۱۹۰۹ مسیحی امتداد داشت و از برای طائفین مسافین و مجاورین، که زندگانی ملایم و آرام و آسوده داشتند، البته زحمتی نداشت. ولکن برای وجود مبارک مرکز میثاق، با آن زندگانی پرمشغله و تعب، معلوم است که چه زحمت و مشقتی تولید می نمود، مخصوصاً در ماه رمضان که مسلمانان عکا، حتی تمام مأمورین دولتی روز را به شب تبدیل نموده به راحتی می خوابیدند. شبها بعد از افطار و ادای نماز، دسته دسته به درب خانه مبارک برای شب نشینی هجوم می نمودند، تا هنگام سحر مزاحم وجود مبارک بودند در حالتی که فردا صبح قبل از طلوع آفتاب آن هیکل نورانی صمدانی به کارهای جاری دائمی می بایستی پردازند.

لهذا در ماه رمضان به هیچ وجه راحتی میسر نبود؛ علاوه بر این که آن مقدار اکل و شرب قلیل معمولی گاهی فراهم نمی شد و روزه مبارک گاهی بی افطار و گاه بدون سحری انجام می گرفت. لهذا جسم مبارک بسیار ضعیف و نحیف میشد، به طوری که "اشراقات سجن" اعظم به تمام معنی وجود مبارک را به تحلیل و انحطاط می کشانید. بارها هیکل مبارک را در ایام صیام به قدری ضعیف مشاهده نمودم که رقت حاصل شد.

حکایتی از ایام صیام (۲)

تا این که یک چنین روزی بنده را برای امری در بیرون احضار فرمودند. در بیانات مبارک آثار کسالت و ملالت هویدا بود. آهسته آهسته مشی می فرمودند. کم کم از پله های بیت مبارک به تائی بالا رفتند و آثار کسالت به اظهار انزجار و ملالت منجر گردید. سپس فرمودند، "حالم خوب نیست. دیشب سحری نخورده ام؛ افطار هم اشتها نداشتم. حالا قدری استراحت لازم دارم."

در این حال چهره مبارک به قدری زرد بود که من بسیار مشوش گشتم. لهذا در مقام جسارت برآمده عرض کردم، "خوب است افطار بفرمایید." فرمودند، "خیر، شایسته نیست." عرض کردم، "با این کسالت وجود مبارک، روزه هم سزاوار نیست." فرمودند، "نقلی ندارد؛ قدری راحت می کنم." عرض کردم، "احبای الهی نمی توانند وجود مبارک را اینقدر ضعیف و نحیف مشاهده کنند." بعضی فرمایشات مؤثر در جواب فرمودند که مرا قانع کنند؛ قانع نشدم، بلکه بر جسارت افزودم.

بعد از اصرار و ابرام زیاد، کار به گریه و زاری منجر گردید؛ باز هم قبول نفرمودند. نمی دانم چه کیفیتی در وجود من پیدا شد که نتوانستم در مقابل دلائلی که برای لزوم ادامه صوم خود اقامه می فرمودند، ساکت شوم. باز هم بیشتر اصرار ورزیدم. در دل گفتم، هرچه بادا باد؛ اینقدر التماس و التجاء می کنم تا به نیت خود نائل گردم، زیرا هیکل مبارک را تا این درجه ضعیف نمی توانستم مشاهده کنم. در حین استدعا و تمنا و تصرع و ابتهاج، افکار عجیب و غریب از خاطر می گذشت، مثل این که خواسته باشم مراتب مقبولیت در عبودیت و رقیّت خود را در آستان احدیت سنجیدم باشم و این موفقیت را به فال نیک پندارم. این بود که قلباً هم به روضه مبارکه التجاء بردم. تا این عبارت بی اختیار از زبانم جاری شد؛ عرض کردم، "پس بیایید یک کار بکنید." فرمودند، "چه کنم؟" با چشم اشکبار عرض کردم، "بیایید یک روز روزه خودتان را بخورید تا قلب یک مؤمن گناهکار جمال مبارک را مسرور نمایید."

حکایتی از ایام صیام (۳)

سبحان الله! نمی دانم این کلمه از کجا بر زبانم جاری شد که آن جوهر رأفت و شفقت را به اهتزاز آورد. یک مرتبه بلند بلند فرمودند، "به چشم؛ به چشم؛ به چشم." فوراً نصیر را صدا زده فرمودند، "آن قوری کوچک را آب کن، بجوشان؛ به قدر یک فنجان چای حاضر کن و بیاور." سپس دست مبارک را به روی شانه من گذاشته فرمودند، "حالا از من راضی شدی؟ حالا اگر میل داری، برو مشغول کار خود باش. من هم یک پیاله چای می خورم، تو را دعا می کنم."

در این هنگام از شدت شعف و مسرت، نمی دانم چه حالی از من بروز کرد که فرمودند، "می دانم می خواهی در افطار من حاضر باشی و با چشم خود مشاهده کنی؛ بسیار خوب، بیا بنشین." پس از آن کاغذ و قلمدان گرفته در اطاق کوچک اندرونی مشغول تحریر شدند و من تماشا می کردم. در این اثناء مرحوم آقا رضا برای انجام امری مشرف شد. فرمودند، "من امروز حالم خوب نبود. بنا به خواهش یک نفر از اولیاء می خواهم افطار کنم."

خلاصه، همین که آقارضا مرخص شد، قوری چای با استکان و قند حاضر گردید. فرمودند، "جناب خان، عجب کار خوبی کردی! خدا پدرت را بیامرزد. اگر حالا افطار نمی کردم، یقیناً مریض می شدم و مجبوراً افطار می کردم." بالجمله، هر جرعه که می نوشیدند، یک کلمه عنایت آمیز می فرمودند. پس از آن برخاسته فرمودند، "حالا که حالم خوب است، می روم دنبال کار؛ تو را دعا می کنم."

باری، از پله ها سرازیر شدند. در بیرونی کسی نبود مگر مرحوم آقا سید احمد افنان. فرمودند، "جناب افنان من امروز حالم خوب نبود؛ می خواستم راحت کنم و به بنا به خواهش یک نفر از اولیای رحمانی افطار کردم. اما خوب شد که روزه را شکستم والا ناخوش میشدم. حالا حالم خوب است. می روم به کارهای امری می پردازم."

این را فرمودند و بیرون تشریف بردند. جناب افنان از فرط مسرت و شعف شعله غریبی در چشمشان نمودار شد. فرمودند، "خدایا این اولیای رحمانی کی بوده تا جانم را قربانش کنم؟" بنده هم از این فتح نمایان به قدری سرمست و سرشار بودم که بی اختیار عرض کردم، "بنده بودم، بنده."